

## تعهد سیاسی برشت

(بخش نخست)

نویسنده: توفان آراز

من بر ضد اوضاع منظم در یک خوكدانی هستم.

برتولت برشت

( Bertolt Brecht )

( 1898 - 1956 )

معمولاً نقطه عطف مقبول تکامل سیاسی برشت را سال 1926 در نظر گرفته اند، و آن سالی است که برشت در تابستانش در ارتباط با نوشتن نمایشنامه سرانجام ناتمام *Joe Fleischhacker* (جوفلیشهاکر)، مطالعه اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم و مارکسیسم را آغازید، و در نامه معروفش در اکتبر همان سال به همکار خود الیزابت هائوپتمان (Elisabeth Hauptmann) (1897 - 1973) نوشت: "من غرق خواندن *Das Kapital* (سرمايه) [ج 3-1، 94-1867] هستم. حالا دیگر باید به صراحت به رسم."

برشت از نیمه دوم دهه 20 سده پیشین به طرف گیری از سوسیالیسم، از حزب کمونیست آلمان (ک.پی.دی) *Kommunistische Partei Deutschlands (KPD)*، از اتحاد شوروی پرداخت. موضع گیری برشت سازش ناپذیر و صریح بود - صریح به این مفهوم که اراده او جهت کار برای سوسیالیسم و مارکسیسم، برای حزب مسلم و بی چون و چرا بود، بی تفاوت به این که دیگران چه نظری در خصوص نتایج فعالیت او داشته باشند. این واقعیت هم در مورد اعمال او و هم در مورد کل نویسندگی او در زمینه های ادبیات زیبایی شناسی، تعلقاتی، نمایشنامه نویسی، نظم و نثر، نوشتارهای نظری در عرصه های تئاتر و هنر و سیاست صادق است.

برشت به تعهد سیاسییش تا واپسین دم حیات وفادار ماند. او در یک یادداشت مجادله ای متعلق به سال 1952 (منتشر شده پس از درگذشتش) متذکر گردیده است: "نظرات من به دلیل اقامتم در این جا [آلمان شرقی (سابق)] نیست، بلکه اقامتم در این جا به دلیل نظراتی است که دارم." و دوست و همکار چندین ساله برشت آهنگساز هانس ایسلر (Hanns Eisler) (1898 - 1962) ضمن یک رشته گفت و گو در سال 1961 با ادیب و هنرمند تئاتر هانس بونگه (Hans Bunge) (1919 - 90) درباره برشت، برشت را نه تنها مارکسیست، اما لنینیست معرفی کرده، در این رابطه

گفته است: " او هرگز مخالف حزب نبود - نه مخالف ک.پی.دی و نه اس.ای.دی [اختصار حزب وحدت سوسیالیستی آلمان (Sozialistische Einheitspartei Deutschlands (SED)]. او از بسیاری امور انتقاد می کرد (...), ولی انتقادش تأثیری در وفاداریش نداشت. او خود را همیشه کمونیست، بلشویک بدون دفترچه حزبی - چنان که در اتحاد شوروی می گفتند - احساس می کرد." به روایت ایسلر حزبیون، از آن جمله رهبر پیشین حزب والتر اولبریش (Walter Ulbricht) (1893 - 1973)، برشت را " رفیق برشت (genosse Brecht)", " رفیق ما برشت (unser genosse Brecht) خطاب می کردند. برشت ارزش فراوان به این عنوان قائل بود. یک آقای دیوان سالار در جلسه ای پس از خطاب " رفیق" به برشت، او را " آقا " خواند، که مایه عصبانیت برشت شده، بر او عتاب کرد: " لطفأً به من " آقا" نگویید! فقط باید " رفیق" صدایم کنید!" رنگ از روی مخاطب برشت پرید، و پاسخ داد: " بسیار خوب، رفیق برشت!"<sup>1</sup>

به پردازیم به موضوع تبیین مبدأ گرایش سوسیالیستی - مارکسیستی برشت.

یک منبع بااهمیت پژوهش درباره برشت، حاوی تصاویر بسیار از او و محیطش کتاب کورت فاسمان (Kurt Fassmann) (79 - 1927) تحت عنوان *Brecht, eine Bildbiographie* (برشت، یک شرح حال مصور) (1958) می باشد. فاسمان در نخستین فصل این کتاب توصیفی به قرار زیر از اوضاع سیاسی مابعد جنگ جهانی اول در بایرن (دولت جزء تابع آلمان فدرال) به دست داده است: " سال 1919 با بدشگونی آغاز گردید. انقلاب و ضد انقلاب سرگرم زورآزمایی بودند، اوضاع روز به روز وخیم تر می شد. هنگامی که سوسیالیست کورت ایسنر (Kurt Eisner) (مقت 1867 - 1919)، که پس از پایان جنگ در رأس دولت قرار گرفته بود، در فوریه در خیابان مورد اصابت تیر واقع شد، در مونیخ و آئوگسبورگ (زادگاه برشت) چندین ناآرامی روی دادند، که به برقراری حکومت موقت شوراهای کارگران و سربازان منجر گردیدند، و آن ها نیز در آوریل و مه سرکوب شدند. برشت در آن زمان برای مدتی عضو شورای سربازان در آئوگسبورگ بود و به حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان (یواس.پی.دی) (*Unabhängige Sozialdemokratische Partei Deutschlands (USPD)*)، که به صورت جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان (اس.پی.دی) (*Sozialdemokratische Partei Deutschlands (SPD)*) از آن انشعاب کرده بود، پیوست. " و افزوده است: " گرچه عضویت او [برشت] دوامی نداشت، ولی او هرگز از کمونیسم روی نگرداند؛ آن از این زمان به بعد در زندگی و فعالیت او تعیین کننده بود. برشت عاصی به انقلابی برخورد کرده بود، که با " مزاج اجتماعی" او سازگاری داشت. اتحاد آن دو اجتناب ناپذیر بود. و انحلال ناپذیر باقی ماند."

به این ترتیب فاسمان ابتداء یواس.پی.دی و کمونیسم را یکسان می سازد، و سپس - به دنبال توضیح این که رابطه برشت با حزب بی دوام بود، و بدون هیچ استدلالی - نتیجه گیری می نماید، که بین برشت 21 ساله و کمونیسم اتحاد اجتناب ناپذیر و غیرقابل انحلال انعقاد یافته بود. باید توجه داشت فاسمان تنها کسی نیست که از برشت جوان یک کمونیست می سازد. نویسنده دیگری یانس بیانبو (Jens Bjerne boe) (76 - 1920) برشت را در سال های بسیار جوانش در چپ افراطی جای می دهد. پس از درگذشت بیانبو همسر او مواد گوناگونی درباره برشت را که شوهر

برجای گذارده بود، به صورت کتابی با عنوان *Om Brecht* (دریاب برشت) در سال 1977 به طبع رسانید. در این جا بیانبو درباره برشت می گوید، که او " بسیار زود در منازعه با محیطش قرار گرفت و او در قبل اولین اشعارش را، وانگهی در یک مجله دست چپی انتشار داده بود." تاریخ مورد نظر بیانبو سال 1915 است، زمانی که برشت 17 ساله بود. اما آیا این ادعا را می توان به صورت حقیقت پذیرفت؟

واقعیت اینست که برشت جوان از 1912، یعنی از سن 14 سالگی، به نوشتن قطعات منشور، اشعار و نمایشنامه های تجربی اشتغال داشت. بخشی از این نوشته ها نیز به طبع رسیده اند، یا در هر حال در ارگان های مختلف انتشار یافته اند، قبل از همه در یک نشریه دبیرستان با عنوان *Die Ernte* (خرمن) با تیراژ 40 نسخه و با دستگاه رونوشت برداری، که توسط دائره ای از محصلین دبیرستان پادشاهی بایرن در آئوگسبورگ، که برشت از دانش آموزان آن بود، نشر داده می شد. برشت جزو نویسندگان نشریه بود، و طی سال های 14-1913 جمعاً 15 نوشته از خود را در آن منتشر ساخت. نشریه طبیعاً در مؤسسه مدارس پادشاهی بایرن تحت کنترل مدیریت قرار داشت، و نه مدیریت آن مؤسسه و نه نشریه به هیچ صورت دست چپی نبودند، که هیچ، اصلاً مطالب سیاسی در آن نشریه درج نمی شد. نشریه دیگری *Der Erzähler* (گوینده) نام داشت، و آن ضمیمه ای بود با محتوای ادبی و سرگرم کننده به نشریه مسیحی - لیبرال *Augsburger Neueste Nachrichten* (تازه ترین اخبار آئوگسبورگ)، که برشت در سال های 16-1913 عنوان نوشته از خود را در آن انتشار داد. و نشریه ای دیگر (بورژوازی) به نام *München - Augsburg Abendzeitung* (روزنامه عصر مونیخ - آئوگسبورگ) بود، که در همان دوره 14 قطعه ادبی برشت را درج کرد.

دیرتر برشت تنها در یک نشریه دست چپی، ارگان محلی *یواس.پی.دی* با عنوان *Der Volkswille* (اراده مردم) از آخر 1919 تا تقریباً 1921 در زمینه تئاتر نوشت. از این موضوع بیانبو نیز آگاه بوده، و آن را " نشریه کمونیستی " نامیده است. او کاملاً با فاسمان متفق الرأی می باشد، و هر دو اینان نیز در اشتباه هستند.

*یواس.پی.دی* کمونیستی نبود، و ابداً نه در تاریخ مورد نظر فاسمان، یعنی نوامبر 1918 تا آوریل - مه 1919؛ آن حزب از اعضاء متنوعی با درک های متفاوت، اما همه دست چپی تر از سوسیال دموکراسی رسمی تشکیل یافته بود. اسپارتاکیست ها (کارل لیبکنشت (Karl Liebknecht) (مقت 1919-1871)، روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) (مقت 1919-1871) و بقیه) در تاریخ تشکیل *یواس.پی.دی* در آوریل 1917 به حزب جدید پیوستند، ولی در 1918 از آن خارج شدند، و اتحادیه خود به نام *اتحادیه اسپارتاکوس (Spartakusbund)* را تشکیل داده، بعد ارتباط شان را با سوسیال دموکرات های مستقل قطع، و در دسامبر 1918 اعلان برنامه کرده، در کنگره 30 دسامبر تا 1 ژانویه 1919 خود حزب کمونیست آلمان را تأسیس کردند. در نتیجه این تحول شکاف بین جناح های راست و چپ *یواس.پی.دی* ژرف تر و به جدایی نهایی آن ها منتهی گردید. جناح چپ و کمونیست ها دسامبر 1920 متحداً به حزب کمونیست پیوستند، و جناح راست در سال 1922 به *اس.پی.دی* بازگشت. نشریه *اراده مردم* در حقیقت در بخش اعظم موجودیتش نسبتاً از آن چه کمونیستی درک شود، فاصله داشت، و آن منحصرأ در زمان کوتاهی پس از اتحاد با کمونیست ها در دسامبر

1920، که حزب به *انترناسیونال کمونیستی* ملحق گشت، رسماً کمونیستی به شمار می رفت، وانگهی کار *اراده مردم* با غدغن گردیدن آن در 13 ژانویه 1921 قطع شد، و در آن دوره از برشت سه نوشته در نشریه درج گردید. تا جایی که به محتوای نوشته های برشت مربوط می شود، آن ها منحصرأ نقد تئاتر بودند. حتی یک نوشته سیاسی از او وجود نداشت، و در این رابطه مهم است تأکید این که انتقاد او - به اشکال غیرسنتی، جسورانه، تحرک آمیز- ابدأ هنر و به ویژه تئاتر را در رابطه ای اجتماعی یا سیاسی قرار نمی داد، و مبین هیچ سعی در جهت تحلیل سوسیالیستی نبود. ضمناً همکاری برشت با این نشریه دوام نداشت. بازناتشار نشریه از اکتبر 1921 با نام *Bayerische Arbeiter - Zeitung* ( *روزنامه کارگری بایرن*) از سر گرفته شد، و آن نورنبرگ، آئوگسبورگ و مونیخ را زیر پوشش خود داشت. سردبیر تا به آن زمانی آن وندلین توماس (*Wendelin Thomas*) (1893-1944) مسئولیتش را به عنوان سردبیر حفظ کرد. با وجود این او اغلب اوقات به عنوان نماینده رایشتاگ (پارلمان آلمان) در برلین به سر می برد. اما برشت با این نشریه جدید همکاری ادبی نداشت. یکی از نویسندگان ثابت نشریه نیز یک روزنامه نگار جوان، بعد یک مقام در مطبوعات کمونیستی و سیاستمدار فرهنگی پس از جنگ در منطقه اشغالی شوروی و آلمان شرقی (سابق) آکساندر آبوش (*Alexander Abusch*) (1902-82) به شمار می رفت. برشت ابتداء سال ها بعد در برلین با او آشنا گردید.

مکث اندک بیش تری در برخورد کلی بیانبو به برشت می کنیم. او با تکیه به دوست برشت، نویسنده لیون فوشتوانگر (*Lion Feuchtwanger*) (1884-1958) به صورت منبع ذکر می کند، که برشت 20 ساله در اندیشه سرودن محتوای *Manifest Der Kommunistischen Partei* (*مانیفست حزب کمونیست*) (1848) در قالب شعر شش و تدی (*hexameter*) بود، و سپس می گوید: " این به شکلی تصویری است از کل کار برشت به عنوان نویسنده: همه چیز، کار از سن بیست سالگی تا تقریباً شصت سالگی یک تلاش کامل برای بازنویسی کل مارکس به شعر، غزل، به نثر و بیش از همه به نمایشنامه بوده است."

چنان که گفته شد، بیانبو، فوشتوانگر را منبع خود قرار داده است؛ اما به بینیم فوشتوانگر در واقع چه در این رابطه نوشته است. نوشته او جزئی است از یک شماره ویژه ادبی *Sinn und Form* ( *حس و شکل*) (1957) به یادواره برشت تحت عنوان "*Zweites Sonderheft Bertolt Brecht*" ( *دومین شماره ویژه برتولت برشت*). فوشتوانگر برشت را از سال 1919 می شناخت، و با او در زمینه موضوعات مهمی همکاری داشت. فوشتوانگر در مقاله یادواره اش کوشیده خصوصیات برشت را در شش نکته خلاصه کند، و در یکی از آن ها هوس و اشتیاق برشت به آزمایش برجسته است؛ خصوصیتی که برشت با آن در نخستین ملاقاتش در 20 سالگی با فوشتوانگر او را شگفت زده ساخته بود. فوشتوانگر جلوتر در مقاله اش به عنوان نمونه دیگری از اشتیاق برشت به آزمایش، برنامه او در سال های بعدین برای سرودن *مانیفست حزب کمونیست* در قالب شعر شش و تدی را ذکر می کند. این مورد اخیر در مقاله فوشتوانگر را بیانبو اشتباهاً در رابطه مستقیم با ملاحظه پیشین فوشتوانگر درباره برشت قرار می دهد. ما از منبع دیگری آگاهییم که کار برشت در جهت سرایش محتوای *مانیفست* ابتداء از سال 1945، یعنی 25 سال دیرتر از پنداشت بیانبو صورت گرفت. برشت خود

در *Arbeitsjournal* (دفتر روزانه کار) اش در فوریه 1945 می نویسد، که او به صورت نوعی تمرین در تنفسی ضمن همکاری با چارلز لفتون (Charles Laughton) (1899 - 1962) بر سر *Leben des Galilei* (زندگی گالیله) [1939، یکی از سه شاهکار برشت] تصمیم گرفته است "مانیفست را تبدیل به شعر کند". و ماه بعد (مارس) به دوستش کارل کورش (Karl Korsch) (و. 1950) می نویسد، که او حال سرگرم کار روی طرحی است، که هم چنین شامل به شعر درآوردن مانیفست می باشد. پروفسور اد بیات فریموث لوئار کاهرس (Freimuth Lothar Kahrs) (و. 1973) در کتابش درباب شرح حال فوشتوانگر تحت عنوان *Insight and Action. The Life and Work of Lion Feuchtwanger* (بینایی و عمل. زندگی و کار لیون فوشتوانگر) (1975) اشاره دارد فوشتوانگر در نامه هایش می نویسد، برشت ضمن اقامت در ایالات متحده آمریکا "از او خواهش کرد در طرح سرودن مانیفست در قالب شعر شش و تدی با او همکاری کند." هم چنین ایسلر از گفت و گوها با بونگه درباره برشت و طرح او در مورد مانیفست در 1945 سخن می گوید. بونگه نیز این قضیه مانیفست را در 1963 در مقاله "Das Manifest von Bertolt Brecht" (مانیفست برتولت برشت) در نشریه حس و شکل نشر می دهد. گفتنی است برشت تنها قطعه ای از طرحش در زمینه تبدیل محتوای مانیفست حزب کمونیست به شعر را عملی ساخت؛ کل طرح او هرگز تحقق نیافت. این قطعه توسط "بایگانی برشت" در سال بعد از درگذشت او در شماره 5، سال 1975 نشریه حس و شکل انتشار داده شده است.

کم نیستند ادیبانی که نویسندگی برشت را صرفاً ابزار ترویج مارکسیسم و ادبیات او را خالصاً تبلیغات سیاسی دانسته اند، از آن میان هانس شرفیق (Hans Scherfig) (79 - 1905)، نویسنده کمونیست و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست دانمارک (دی.ک.پی) (*Danmarks Kommunistiske Parti* (DKP))، که اهمیت خاصی از نقطه نظر کمونیستی به برشت و نویسندگی او قائل بود، و چند مقاله درباره او در ارگان مرکزی حزب *Land og Folk* (کشور و مردم) نوشت، از آن جمله مقاله ای با عنوان "Den listige digter" (نویسنده زیرک)، که به وضوح مبین استنباط اصولی بحث برانگیز شرفیق از برشت می باشد. می نویسد: "بین نویسندگان کمونیست برشت آن نویسنده ای است که ادبیاتش بدون استثناء خالصاً تبلیغات می باشد. او تنها به مقصود روشنگری، تعمیق و پیش برد جهان بینی مارکسیسم می نوشت. (...) اد بیات برشت (...) فقط دربرگیرنده مارکسیسم در همه اشکال ادبی است. ادبیات او خالصاً وعظ و اعلان می باشد." ولی باید گفت، حکمی از نوع این حکم شرفیق در واقع نادرست و نشانگر آشنایی نامکفی او با نویسندگی برشت - خاصه مربوط به فاصله زمانی آغاز کار نویسندگی برشت تا تقریباً اواسط دهه 20، یعنی مرحله غیرمارکسیستی نویسندگی برشت - است. ضمناً شرفیق مانند همفکرانش به جنبه خالصاً هنری ادبیات برشت به کلی بی اعتناء می باشد، جنبه ای که خاصه در زمینه تئاتر حائز اهمیت بسیار و آموزنده و الهام بخش چندین هنرمند سرشناس تئاتر بوده است. از این موضوع می گذریم.

هنگامی که برشت جایزه رسمی دولت شوروی ویژه تقویت صلح بین خلق ها - که در آن زمان جایزه استالین نامیده می شد، اما بعد به جایزه لنین تغییر نام داده شد - را در سال 1955 در مسکو دریافت می داشت، ضمن نطق سپاسگزاری - که ضمناً اصرار داشت متن آن به وسیله بوریس

پاسترناک (Boris Pasternak) (1890 - 1960) به زبان روسی ترجمه شود<sup>2</sup> - از جمله چنین گفت: " من 19 ساله بودم که خبر انقلاب بزرگ شما به گوشم رسید، 20 ساله بودم که انعکاس آن آتش بزرگ را در زادگاهم دیدم. من سرباز بهداشت در یک بیمارستان نظامی در آئوگسبورگ بودم. سربازخانه ها و حتی بیمارستان های نظامی خالی شدند، آن شهر قدیم ناگهان از وجود آدم های تازه ای مملو شد، که در دستجات بزرگی از نواحی اطراف با زندگی ای می آمدند که برای خیابان های اغنیاء، ادارات و تجار بیگانه بود. (...) فقط چند روز، ولی چه روزهایی، همه جا مردم می ستیزیدند، اما همزمان مردم صلح طلب، مردمی دست اندر کار ساختن! مبارزات، به طوری که شما مطلعید، به پیروزی نینجامیدند، و از چرای آن نیز شما اطلاع دارید. در سال های بعد تحت جمهوری ویمار (Weimarer Republik) نام غیررسمی رایش آلمان از 1918 تا 1933 نوشته های سوسیالیستی کلاسیک و با صلاحیت تازه ای در اثر انقلاب عظیم اکتبر، و گزارشات بنای جامعه ای نو به دست شما بود، که مرا به این آرمان ها متعهد، و به آگاهی رساندند." از خواندن این قطعه از نطق برشت بلافاصله می توان این برداشت را نمود، که او این جا اعلام می کند وی از زمان رسیدن خبر انقلاب اکتبر به آلمان به طرف دار پرحرارت آن مبدل شد، و جزء مهمی از خوراک فکری او را از آن پس نوشته های کلاسیک مارکسیسم و گزارشات نتایج بنای سوسیالیسم در اتحاد شوروی تشکیل دادند. در صورتی که حقیقۀ چنین نبود. باید توجه داشت برشت در کاربری زبان آلمانی استاد بود. او توانایی به کار بردن زبان را به صورتی داشت که خواننده یا شنونده را متوجه سازد آن چه می خواند یا می شنود دارای مفهوم پوشیده دیگری است. با ملاحظه دقیق تر سخنان برشت می توان دریافت که برشت فقط می گوید، خبر انقلاب روسیه به گوشش رسید، و انعکاس آن را در زادگاهش مشاهده نمود. او حتی یک کلمه در خصوص نوع واقعی " تعهدش " بر زبان نمی آورد، و در جای دیگر این نطق درباره قضیه جنگ داخلی در بایرن صرفاً به بیان واژه هایی مربوط به ورود زنان کارگر به شوراهای و سپس اعلام هیجان زده " چه روزهایی!" اکتفاء می کند. مطمئناً بسیاری در رابطه با کلاسیک های سوسیالیسم و اهمیت بنای سوسیالیسم برای برشت می توانند گمان کنند آن ها می باید بلافاصله پس از 1917 زندگی برشت را هنایانده باشند. در صورتی که در نطق او فقط کلمه " بعد " ذکر می شود، و آن نمی تواند ضروراً به مفهوم " آنأ بعد " باشد، بلکه هم چنین به خوبی می تواند مفهوم " دیرتر " را به رساند. در نتیجه بدون آن که برشت دروغ مستقیمی گفته باشد، این واژه های او می توانند مربوط به سال های پس از 1926 باشند، و ما واقفیم که آن ها به خوبی با این سال مطابقت پذیرند، در حالی که شنوندگان نطق او و خوانندگان متن آن به سادگی باور می کنند آن ها مربوط به سال های 1917-19 هستند. هنر زبانی برشت در این جا به شکل دیگری نیز آشکار می گردد. درباره انقلاب آلمان به کنایه می گوید: " مبارزات، به طوری که شما مطلعید، به پیروزی نینجامیدند، و از چرای آن نیز شما اطلاع دارید." و منظور او از این " چرا " یکی از منازعه آمیزترین چراها در تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیسم اروپا در سده بیستم بود، که در صورت جستار پاسخ صحیحش مسلماً پیش گیری از بسیاری منازعات، تفرقه ها و حوادث ناگوار در اردوگاه سوسیالیسم بین المللی امکان پذیر می بود.

در توصیف رسمی شوروی از زندگی برشت - به تنظیم وی.اس. تروجانکر (V.S. Trojanker)<sup>3</sup> - در رابطه با موضوع واکنش برشت در قبال شکست انقلاب نوامبر آلمان آمده است: "شکست پرولتاریای آلمان در انقلاب نوامبر و رفتار لجام گسیخته ارتجاع امپریالیسم اراده نویسنده را برای مبارزه خرد نکرد. او به شرکت فعالانه اش در زندگی عمومی و سیاسی ادامه داد." خواننده شوروی با خواندن این سطور به احتمال قوی می باید این برداشت /شتباه را کرده باشد، که برشت بلافاصله پس از زمستان انقلاب آلمان، 19- 1918، فعالانه در زندگی سیاسی شرکت جست باشد. در 1955 برشت زیرکانه پیشینه شرکتش در جناح چپ انقلابی را تا جایی که ممکن بود سال ها به عقب برد! فردریک اون (Frederic Ewen) (1899-1988) در شرح حال نامه اش درباره برشت، که از چند نظر جالب است، با لحن خشک می گوید: "او در آخرین سال هایش میل به عقب بردن پیشینه جریان بلوغ سیاسی اش را داشت."<sup>4</sup> اما برشت در سال های قبل از 1955 برعکس این سعی زیرکانه برای تمديد پیشینه انقلابی خود رفتار کرد. قبل از آن زمان شرح ها و اشارات او به گذشته سیاسی متفاوت بود، به عنوان نمونه ضمن مقاله ای در مجله *Film-Kurier* (پیک فیلم)، مورخ 9 نوامبر 1928 به مناسبت دهمین سالروز انقلاب نوامبر آلمان، درباره خود و نسل خود چنین نوشت: "همه ما بدون آگاهی سیاسی بودیم (...). من فرق چندانی با اکثریت غالب سربازان نداشتم، که طبیعتاً از جنگ افسرده و دلسرد بودند، بی آن که قادر به اندیشیدن سیاسی باشند. من رغبت چندانی به فکر به این دوره ندارم." یا در جایی دیگر، در یادداشتی که ناشرش ورنر هشت (Werner Hecht) (1926-2017) تاریخ آن را سال 1935 ذکر می کند (ولی بر نسخه محفوظ آن در "با یگانی برشت"، ذخیره شماره 3 (1972) تاریخ سال 1932 گذاشته شده)، نوشت: "وقتی که من یک نویسنده شناخته شده بودم، هنوز آگاهی ای از سیاست نداشتم و هرگز کسی به من کتابی از یا درباره [کارل] مارکس (Karl) (Marx) [1818-83] معرفی نکرده بود. (...). من از الفبای سیاست اطلاع نداشتم، و حتی شناختم از زندگی عمومی در آلمان در حد یک دهقان خرد در بوهم بود." و در این جا با در نظر داشت سال 1926، که "غرق خواندن سرمایه" بود، می نویسد: " (...). و آن موقع، ابتداء آن موقع من مارکس را خواندم." خوانندگان علاقمند به مقایسه این بیانات برشت و جزئیات شان درباره گذشته سیاسی او می توانند به متن اصلی (آلمانی) آن ها در کتابی حاوی نوشته های سیاسی برشت<sup>5</sup> رجوع کنند.

به طور خلاصه می توان گفت، اگر برشت در 1955 فعالیت سیاسی در جناح چپ را حتی الامکان به زمان عقب تری می برد، پیش از تاریخ مزبور برعکس این رفتار می کند، یعنی می کوشد ناآگاهی سیاسی را حتی الامکان به زمان جلوتری به کشد، یقیناً به این مقصود که آن را عذری برای عدم فعالیتش در زمان پیش تری قرار دهد. در هر حال چنین بیاناتی نقیضه گویی و لذا شک برانگیزند: از یک طرف "نوشته های سوسیالیستی کلاسیک" - و "با صلاحیت تازه ای در اثر انقلاب عظیم اکتبر" (1917) - برشت را متعهد ساخته بودند؛ از طرف دیگر تا سال 1926 "کسی هرگز" به او "کتابی از یا درباره مارکس معرفی نکرده بود!"

ما این مطلب آغازین تحلیل مان را با مکشی در نظر رئیس "مرکز برشت" در آلمان شرقی (سابق)، هشت، دربارهٔ تعهد سیاسی برشت در سال های جوانی او به پایان می بریم.

در زمان هنرنمایی افتخاری گروه نوازندگان برلین (Berliner Ensemble) در سال 1971 در پاریس در جشن یکصدمین سال کمون پاریس<sup>6</sup>، هشت گفت و گویی با دانشجویان در شعبه ای از دانشگاه پاریس داشت. این گفت و گو بر روی نوار ضبط گردید، و نسخهٔ کوتاه و تصحیح شده اش در کتاب هشت دربارهٔ برشت<sup>7</sup> مندرج است. ضمن گفت و گو یک دانشجو از هشت پرسید: "از آن جا که در کتب مختلف اطلاعات متفاوتی وجود دارد، من علاقمندم بدانم برشت از چه زمانی شروع به مطالعهٔ مارکسیسم کرد." هشت به او پاسخ داد: "برشت در نامهٔ معروفش به هائوپتمان می نویسد، که غرق خواندن سرمایه است. حالا دیگر باید به صراحت به رسد. مسبب این یک نمایشنامه بود، جو فلیشهاکر، که او مشغول نوشتن آن بود: در آن می باید یک بورس باشد، و برشت علاقه داشت پی به برد سفته بازی (معاملات قماری) چگونه صورت می گیرد. گفتهٔ برشت در نامه اش به نظر من نباید چنین فهمیده شود، که او سابق بر آن با مارکسیسم آشنایی نداشته است. موضوع این بود که او در مرحلهٔ مشخصی از کارش بدون شناخت دقیقی از مارکسیسم قادر به ادامه نبود. چند روز پیش کتاب برشت *Schriften zur Politik und Kunst* (نوشته ها دربارهٔ سیاست و هنر) این جا در فرانسه بیرون آمده است. شما با خواندن اولین قطعات متعلق به پیش از 1926 به آسانی می توانید تأیید کنید، که برشت در زمانی زودتر با اندیشه های مارکسیستی آشنایی داشته است. در زمان جمهوری شورایی در مونیخ او عضو شورای سربازان بود، و بیانات بعدش در خصوص آگاهی سیاسی او در آن دوره فقط باید به صورت انتقاد سخت برشت مسن از جوان فهمیده شود."

گویندهٔ بالا به وضوح بر اصل "بله، اما با این همه" سخن می گوید: از یک طرف به نامهٔ معروف برشت به قصد تعیین زمان آگاهی سیاسی او رجوع می دهد. از طرف دیگر به طور پوشیده می خواهد تفهیم کند هنگامی که برشت از ناآگاهی سیاسییش سخن می گوید، ما نباید او را باور کنیم: این فقط برشت مسن عاقل است که برشت جوان کم عقل تر ولی از حیث سیاسی عاقل تر را گوشمالی کرده است! او به جهت قابل اطمینان تر جلوه دادن این توضیح بی آن که چشم به هم به زند، می گوید که در زمان جمهوری شورایی در مونیخ برشت عضو شورای سربازان بود؛ ادعایی که ما بعد به آن خواهیم پرداخت. هم چنین می گوید، که با خواندن اولین قطعات برشت متعلق به قبل از 1926 می توان تأیید کرد، که برشت در زمانی زودتر با اندیشه های مارکسیستی آشنا بود. ولیکن هشت ما را از منظور دقیقش از "آشنا بودن" مطلع نمی سازد. آیا منظور او اینست که برشت فقط از وجود اندیشه های مارکسیستی اطلاع داشته، یا آن که به قدر کافی مطالعهٔ شان کرده و یا احتمالاً آن ها را پذیرفته بود؟ در مبحث بعد ما بر اساس مواد مربوط به شرح حال و آثار شخص برشت چگونگی کار و ماهیت نوشتارهای برشت جوان را از آغاز نویسندگی او تا به زمان نامهٔ معروفش به هائوپتمان در سال 1926 بر خواهیم رسید، و بر پایهٔ این بررسی، در مورد صحت یا سقم قضیهٔ فعالیت کمونیستی - مارکسیستی برشت در تاریخی زود در حیاتش نظر خواهیم داد.





دورهٔ جوانی برشت مصادف با روی دادهای مهمی بود: جنگ جهانی اول از 1914 تا 1918 - انقلابات فوریه و اکتبر 1917 در روسیه - جنگ داخلی در روسیه از 1918 تا 1921 و مداخلهٔ نظامی قدرت های خارجی، بالاخص فرانسه و انگلستان در روسیه (1 ژوئیه 1918 4000 نفر از نیروهای متفقین در خاک روسیه وجود داشتند. 2 اوت همان سال شمار سربازان متفقین به 10000 نفر رسید. 4 سپتامبر 4500 سرباز آمریکایی و در آغاز نوامبر 7000 سرباز ژاپنی به نیروهای مداخله گر ملحق شدند) - فروپاشی نظامی آلمان و انقلاب نوامبر 1918 با نتیجهٔ برانداختگی حکومت قیصری و برقراری جمهوری در بایرن، ابتداء دولت انقلابی ایسنر در زمستان 19- 1918 و سپس جمهوری شورایی در مونیخ در آوریل 1919 و در سال های بعد اوضاع شبیه به جنگ داخلی در بخش های وسیعی از جمهوری آلمان فدرال. واما واکنش برشت جوان در قبال روی دادها چگونه بود؟

## 1

### نویسنده جوان

#### برشت و جنگ جهانی اول

1 اوت 1914 آلمان قیصری به روسیه تزاری اعلان جنگ داد. سپس ارتش آلمان بدون اعلان جنگ به دول بی طرف بلژیک و لوکزامبورگ حمله ور شد، و به فرانسه اعلان جنگ داد. این آغاز جنگ جهانی اول بود، که به یکی از عظیم ترین کشتارهای بشر در تاریخ تبدیل گردید. قبل از این جنگ، در دورهٔ صلح، روحیهٔ دانش آموزان در دبیرستان برشت در آئوگسبورگ تا درجهٔ زیاده میهن پرستانه، سروری طلبانه بود، و این مسلماً با بروز جنگ تقویت نیز گردید. جلسات و تظاهرات "میهن پرستانه"، مشق های شبه نظامی کم و بیش داوطلبانه در دستور کار قرار داشت. مدارس و منازل از جان و دل پشیمانان "قضیه" آلمان بودند. در این زمان برشت جوان سخت مشغول نوشتن بود. اما آیا او دربارهٔ جنگ چه می نوشت؟

در اوت 1914 برشت در نشریه گوینده، ضمیمه نشریه تازه ترین اخبار آئوگسبورگ ملاحظاتی تحت عنوان "Notizen über unsere Zeit" (یادداشت هایی درباره زمان ما) می نویسد، از جمله: "اکنون - در این ایام گوش های همه ما به قیصر است. (...). اکنون همه یکپارچه بزرگی او را می پذیرند. حتی سوسیال دموکرات ها به او سوگند وفاداری خورده اند. (...). کل ملت وفادارانه در وحدت است، هر تفرقه حزبی امکان ناپذیر شده است. (...). شخصیت قوی آلمانی، که نویسندگان و اندیشمندان آلمان آن را طی قرون پدید آورده اند، اینک نیرویش را می نمایاند. مردان ما با آرامش و فهمیده، ولی مشتعل از اشتیاق به جنگ می شتابند. (...). همه ما آلمان ها به جز خدا از هیچ چیز بر روی زمین ترسی نداریم." برشت در روزنامه عصر مونیخ - آئوگسبورگ سری "Augsburger kriegsbrieft" (نامه های جنگ آئوگسبورگیانی) را می نویسد، و در آن ها از جمله درباره دستجات پیاده در حرکت در 1914 جنگ هنوز به طور عمده با نیروی زمینی صورت می گرفت) سخن می گوید. در داستان بلندی با عنوان "Der Freiwillige" (داوطلب) درباره مردی می نویسد که از اجتماع طرد شده، ولی پس از معرفی داوطلبانه خود به ارتش دیگر بار در خانواده بزرگ ملت پذیرفته می شود. هم چنین به گونه شاعرانه خدمات جنگی را می ستاید. دسامبر 1914 در شعری از جاسوس هانس لودی (Hanns Lody) که به دست انگلیسیان اسیر و اعدام گردیده، قدردانی می کند. ژانویه 1915 در شعری قیصر ویلهلم دوم (Wilhelm II) (1859 - 1941 / سلطه 1888 - 1918) را می ستاید. آوریل همان سال شعری درباره افسر جوان مقتولی می سراید. ژوئیه آن سال شوق زده توصیف می کند چگونه کشاورزی در بلژیک ویران و تاراج شده از سر وفاداری و وظیفه شناسی به وسیله آلمان ها مراقبت می گردد. (در خور یادآوری است که تنها در اولین هفته های جنگ آلمان ها تقریباً 5000 بلژیکی غیرنظامی را کشتار کردند!) اوت سال مزبور در شعر "Der Tsingtausoldat" (سرباز تسینگتائو) به ستایش سرباز آلمانی در چین دور که در جنگ با ژاپن به قتل می رسد، می پردازد.

جای تعجب است یکی از اشخاص تا درجه زیاد سهمیم در پیدایش استنباط از برشت جوان به صورت دست چپی افراطی، ویلهلم بروستل (Wilhelm Brüstle) سردبیر پیشین نشریه تازه ترین اخبار آئوگسبورگ بود، که در نوامبر 1948 در مقاله ای با عنوان "من چگونه برشت را کشف کردم؟" در یک روزنامه اعلام کرد: "از حیث سیاسی برشت در همان سال دوم دبیرستان دست چپی بود." و این همان سردبیری است که "یادداشت هایی درباره زمان ما،" داوطلب" و اشعار برشت در ستایش به گفتمان قهرمانان آلمانی را در نشریه پیشینش انتشار داده بود! نوشته های فوق الذکر برشت جوان مؤید این هستند که او در نخستین سال جنگ در ذوق و شوق دبیر ستانش و بخش اعظم مردم برای جنگ یا در حال پذیرش جنگ سهمیم بود.

با نظر به آن چه گفته شد، ادعای زیر از هشت در کتابش Bertolt Brecht (برتولت برشت) (1963) علناً گمراه کننده است: "برشت که از آغاز جنگ مخالف پرشور جنگ بود (...). او این ادعا را در چاپ جدید کتابش در سال 1969 با عنوان دیگر Bertolt Brecht, Leben und Werk im Bild (برتولت برشت، زندگی و کار در تصویر) بدون تاریخ انتشار) تکرار کرده است.

اما ناگفته نماند که در قطعات منشور و اشعار برشت درباره جنگ چیز دیگری غیر از گزاف گویی میهن پرستانه نیز وجود دارد. با خواندن دقیق آن ها می توان نزد نویسنده جوان توجه فزاینده او به بهاء پیروزی عظمت ملی و نظامی را تشخیص داد. چنان که او با همدردی ژرف درباره مادران - در هر دو سوی جبهه: خودی و غیرخودی - و مجروحین می نویسد، که برای پر کردن جای سربازان مقتول به جبهه باز گشت داده می شوند. او عمیقاً نگران خانواده هایی است که سرپرستان شان از آن ها به دورند. او شاهد ناچیزی " کمک مالی جنگ " به خانواده ها می باشد.

جنگ به زودی صورت موضعی به خود گرفت، و صدها هزار قربانی ستاند. در زمان عید کریسمس 1914 آلمانی ها قریب 75000 مرد را در جبهه غرب از دست دادند. مجروحین و معلولین، کهن سالان و خردسالان و بیوگان در تصویر شهرها چشمگیر بودند. بخش اعظم جمعیت آلمان دچار گرسنگی بود. زمستان 17- 1916 وحشت ناک می نمود. ابتداء در اکتبر 1918 برشت به خدمت نظام وظیفه فراخوانده شده، به صورت سرباز بهداشت در بیمارستان نظامی به خدمت گمارده شد، اما فقط برای زمان کوتاهی، زیرا در آن تاریخ جنگ رو به اتمام بود. آتش بس در نوامبر سال مزبور برقرار گردید، و خدمت برشت در ژانویه 1919 خاتمه یافت.

از پائیز 1915 برشت از ادامه نوشته های میهن پرستانه اش دست کشید. اما برداشت های یأس انگیز از جنگ که در او انباشته شده بود، با قوت شدید احساسی و بیانی، که جنبه ای از طبیعت برشت بود، در نوشته هایش ظاهر گشتند. یکی از حملات قلمی شدید برشت برضد جنگ با شعر مشهور "Legende vom toten Soldaten" (افسانه سرباز مُرده)، سروده شده در پایان سال 1918 و نشانگر تغییر ریشه ای برخوردار برشت به پدیده جنگ بود. این شعر برشت درباره سربازی است که از پا در آمده و به خاک سپرده شده است، اما در چهارمین سال جنگ او را از قبر بیرون می آورند، و در برابر کمیسیون بازرسی قرارش می دهند، که وی را مستعد خدمت اعلام می کند، و برای بار دوم به جبهه ارسال می گردد تا با مرگ قهرمانا نه روبه رو شود. شعر عمیقاً مؤثر، غیرطبیعی و شوم بود. انگیزه سرایش آن نیز شوم بود. برشت خود در این خصوص بیست سال بعد، در اوت 1938 نوشت: " بهار 1918 ژنرال قیصری [اریش] لودندورف (Ludendorff) [Erich] [1865 - 1937] برای آخرین بار در سراسر آلمان از ماس تا ممل، از آتش تا کمر بند کوچک [ دریای بین جزیره فین و شبه جزیره یولاند متعلق به دانمارک] برای گردآوری ماده انسانی جهت استفاده در حمله بزرگش در جست و جو بود. هفده ساله ها و پنجاه ساله ها احضار و به جبهه گسیل می گردیدند. دو حرف ک.دابلوی (K.W.)، اختصار "Kriegsverwundungsfähig" (مستعد خدمت) برای چندمین بار وحشت و هراس در میلیون ها خانواده زاد. مردم می گفتند: حالا مُردگان را برای خدمت جنگی از قبر بیرون می آورند. " افسانه سرباز مُرده " یک شعر بااهمیت بود، و آن در واقع نقش ویژه ای در حیات برشت بازی کرد. شعر در اصل قرار بود در چاپ نخست مجموعه شعر مشهور Hauspostille (هائوسپوستیل) درج گردد، که آماده نشر در انتشارات کیپنهئور (Kiepenheuer Verlag) در 1922 بود، ولی ناشر به سبب این شعر جرئت نشر مجموعه را به خود نداد. این شعر یکی از دلایلی بود که نازیست ها نام برشت را در صورت اشخاصی که برای بازداشت در نظر گرفته بودند، در همان زمان کودتای نافرجام شان در نوامبر 1923 در مونیخ وارد کردند، و بعد نیز همین شعر بهانه سلب تابعیت آلمانی برشت از او در

ژوئن 1935 گردید. راه درازی از مقالات، قطعات منشور و اشعار میهن پرستانه - جنگ ستایانه سال های 15- 1914 تا شعر " افسانه سرباز مُرده" در 1918 وجود داشت. آن راهی بود که بخش اعظم آلمانی ها پیمودند: از پذیرش، اشتیاق به جنگ تا یأس و تنفر از عواقب وحشت انگیز آن، قصابی انسان ها و نیازها تا انقلاب نوامبر آلمان با برقراری جمهوری و برکنار ساختن بعضی از آن شمار بسیاری که به قمار با زندگی ملت پرداختند. برشت جزئی از این سفر بود. اما آیا او به اندازه کافی از آگاهی سیاسی، علاقه سیاسی برخوردار یا فعال بود؟ آیا زندگی و اندیشه هایش، بر اساس آن چه از شرح حال و آثارش می دانیم، دورنمای سوسیالیستی مشخصی داشت؟ در حقیقت هیچ گواهی و مدرکی دال بر این وجود ندارد، و چیزی آن را محتمل نمی سازد.

آن چه از تولید ادبی برشت از زمان نگارش مقالات و اشعار میهن پرستانه تا پایان جنگ بر جای مانده است، به روشنی گویای پناهیدن برشت از خوف زندگی روزانه جنگ زده به داخل دایره ای از جوانان هممسلك مشغول با شعرگویی و داستان سرایی است. برشت عضو مرکزی مسلط این دایره بود. تنها فرق مهم دایره او با دوائر دیگر از آن نوع این بود، که سرکردگی این دایره را یک نابغه آینده برعهده داشت. روحیه دایره برشت به وسیله دوست دوره جوانی او هانس اوتو مونسترر (Hanns Otto Münsterer) (74- 1900) در کتابش *Bert Brecht, Erinnerungen aus den Jahren 1917 - 1919* (برت برشت، خاطرات سال های 1917- 1919) (1963) به نحو عالی توصیف شده است. این کتاب به دو دلیل در تنویر دایره برشت حائز اهمیت می باشد: کتاب بخشاً مبتنی است بر یادداشت های روزانه حفظ شده مونسترر، و نه فقط از این جهت که نویسنده آن ها چه چیزی به خاطر دارد یا می پندارد پس از آن همه سال به خاطر داشته باشد، آن گونه که متأسفانه در مورد بسیاری از " خاطرات" طبیعی است؛ و بخشاً بسیاری از اطلاعات کتاب از طرف چاپ های بعد آثار و یادداشت های شخصی برشت تأیید می گردد. این هر دو دلیل تقویت کننده قابل اعتماد بودن توصیفات مونسترر به صورت منبع می باشند (البته نه بدان معنا که جزئیاتی در کتاب تأمل پذیر نباشند). از کتاب مونسترر این برداشت را می توان کرد، که تنفر برشت و دایره او از جنگ واقعی بود، ولی قرار دادن این مورد در یک رابطه سوسیالیستی مشکل می باشد. ما هم چنین از طریق این کتاب با ادبیات مورد مطالعه برشت آشنا می گردیم. او محتوای کتب را می بلعید: آثار فریدریش شیلر (Friedrich Schiller) (1805- 1759)، فریدریش هبل (Friedrich Hebbel) (63- 1813)، فرانک و دکیند (Frank Wedekind) (1864- 1918)، امیل زولا (Émile Zola) (1840- 1902)، گی دو موپاسان (Guy de Maupassant) (93- 1850)، فریدریش نیچه (Friedrich Nietzsche) (1844- 1900)، رودیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) (1865- 1936)، شارل بودلر (Charles Baudelaire) (67- 1821)، باروخ دو اسپینوزا (Baruch de Spinoza) (77- 1632)، فرانسوایلون (François Villon) (تقر. 63- 1431)، راینر ماریا ریلکه (Rainer Maria Rilke) (1875- 1926)، کنوت هامسون (Knut Hamsun) (1859- 1952)، فئودور داستایوفسکی (Fjodor Dostojevskij) (81- 1821) و آثار نویسندگان زیاد دیگر ادبیات زیبایی شناسی و تخصصی (آلمانی و خارجی، قدیمی و مدرن) و علاوه بر ادبیات جدی، انبوهی رمان وحشت انگیز و جنایی. اما نکته قابل تأمل و مهم این که ادبیات مورد مطالعه برشت نه شامل آثار سوسیالیست های بزرگ: مارکس، فریدریش

انگلس (Friedrich Engels) (1820-95) بودند، و نه شامل آثار شخصیت های مهم سوسیال دموکراسی آلمان کارل کائوتسکی (Karl Kautsky) (1854-1938) ، آگوست ببل (August Bebel) (1840-1913)، ویلهلم لیبکنشت (Wilhelm Liebknecht) (1826-1900) ، ادوارد برنشتین (Eduard Bernstein) (1850-1932) و فرانکس مهرینگ (Franz Mehring) (1846-1919)، و نه حتی شامل آثار نظریه پردازان عمده مارکسیست: ولادیمیر ایلیچ لنین (Vladimir Iljit Lenin) (1870-1924)، جئورجی پلخانوف (Georgi Plekhanov) (1856-1918) و روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) (مقت 1871-1919). اینان نویسندگانی نبودند که در آن تاریخ برشت جوان مشتاق مطالعه آثارشان باشد. درباره آتمسفر سیاسی عمومی در دایره برشت در سال 1919، بر بستر روی دادهای سیاسی حاد سپسین جنگ مونستر می نویسد: "اساساً دانش ما در زمینه سیاست تا حد شگفت انگیزی ناچیز بود، و نمی توان از عقیده سیاسی ثابتی در هیچ کدام از ما در آن نقطه زمانی سخن گفت. برشت بعدها اغلب به نادانی عمیقش از ابتدایی ترین موضوعات اقرار کرده است. ما طبیعتاً به خوبی اسامی مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین را می شناختیم، ولی دانش ما از آن ها دست دوم یا سوم بود و معمولاً به قطعاً تی خوانده شده در جزوات متوسط محدود می شد. من بعضی از نوشته های زمان را در اختیار داشتم، [از کارل] لاندائور (Karl Landauer) [1891-1983] و نطق های ایسنر، اما از آن ها فراگیری چیز مهمی درباره مارکسیسم، درباره نظریه اجتماعی و اقتصادی آن ممکن نبود." کارها، مطالعات و نوشته های برشت، به علاوه سخنان مونستر درباره آتمسفر سیاسی مؤید نادانی سیاسی برشت در سال های جوانی او و همزمان تکذیب ادعای هشت است، که برشت مارکسیسم را "می شناخت" - در هر حال در این سال ها. نیز می توان پنداشت بیانات بعضی پژوهشگران در باب برشت، مثلاً ارنست فریدریش شوماکر (Ernst Friedrich Schumacher) (77-1911) در کتابش *Die dramatischen Versuche Bertolt Brechts 1918-1933* (تجربه دراماتیک برتولت برشت 1918-1933) (1955)، درباره فاصله گیری برشت از و مخالفت او با جنگ امپریالیستی، بی آن که عمداً به دروغ آلوده باشد، تصویری تماماً اشتباه آمیز از برشت جوان و رویکرد سیاسی او ارائه می کنند. این سوسیالیست آلمان شرقی (سابق) است که پس از جنگ جهانی دوم (45-1939) جنگ جهانی اول را به صورت امپریالیستی مشخص می سازد، نه برشت جوان در آن سال ها. هیچ مدرکی اثباتگر یا محتمل ساز این وجود ندارد، که برشت دارای کوچک ترین آگاهی از بحث ها در موضوع امپریالیسم و جنگ امپریالیستی بوده باشد. تا جایی که دانسته است برشت و دوستانش نه بر ضد جنگ امپریالیستی، اما بر ضد جنگ بودند. بنابراین انزجار و خشم برشت از - و در عرصه ادبیات - هم چنین مخالفت او با جنگ صادقانه بود، اما بی آن که این مخالفت - در هر حال با جنگ جهانی اول - از موضع سوسیالیستی باشد. اکثر مخالفین جنگ - با موقعیت مسلط شان در یواس.پی.دی - نه بر ضد سرمایه داری و امپریالیسم بودند، و نه بر ضد سوسیالیسم، ولی صرفاً موافقین با پایان داده شدن به کشت و کشتارها و برکنار ساخته شدن مسئولین مصائب، قیصر و اطرافیان.

شوماکر در کتاب دیگرش تحت عنوان *Leben Brechts in Wort und Bild* (زندگی برشت در نوشته و تصویر) (1978) عطف توجه می دهد - چنان که ما نیز در قبل عطف توجه دادیم -، برشت جوان در نامه هایش مربوط به جنگ نیاز و نامکفی بودن " کمک مالی جنگ " به زنان کارگر را مکرراً ذکر می کند. سپس ادامه می دهد: " یعنی او در همان وقت جنگ را به صورت یک مسئله طبقاتی استنباط می کرد، با وجود این که او موافق با کاهش داوطلبانه درآمد (قبل از مالیات) به نفع نیازمندان بود. " در این قول باید به توافق با کاهش داوطلبانه درآمد توجه داشت، زیرا تمایل به حل شدن مسائل اجتماعی با اداء سهم داوطلبانه یک مشخصه مهم موضع لیبرالی - بورژوازی بود. دیگر این که ملاحظه شوماکر را چنین می توان فهمید، که برشت در این مورد نقطه نظر طبقاتی، به شیوه مارکسیست ها، اتخاذ کرده بود، و بنابراین برشت در همین نقطه زمانی به مارکسیسم جهت گیری کرده است.

ولیکن اولاً یقین نیست که بر طبق نوشته شوماکر برشت واقعاً زنان کارگری را که این جا مورد نظر می باشد، در وهله نخست به صورت نمایندگان یک طبقه استنباط می نمود. با نظر به پیشنهاد برشت در مورد سهم داوطلبانه به نظر می رسد روشن باشد که او آن زنان را صرفاً انسان های تهیدست نیازمند مساعدت استنباط می کرد. چنین پیشنهادی را بسیاری از شهروندان خیر بی آن که سوسیالیست یا کمونیست باشند، به پیش می کشیدند؛ دوماً حتی اگر برشت در این جا واقعاً نقطه نظر طبقاتی اتخاذ کرده باشد، باید پرسید: بسیار خوب، که چه؟ نقطه نظر طبقاتی از سوی بسیاری - حتی مخالفین طبقه کارگر - اتخاذ می شد. مسلماً تفاوت اساسی بین پذیرفتن هستی طبقات و مبارزه طبقاتی و پذیرفتن سوسیالیسم و کمونیسم وجود دارد. در این خصوص مارکس و لنین بسیار نوشته اند. اندیشه های مارکسیستی حدت بخشیدن به مبارزه طبقاتی و کاربری آن برای حذف حق مالکیت خصوصی بر وسائل تولید؛ تصرف قدرت سیاسی و آغاز بنای سوسیالیستی روابط اجتماعی، در آن تاریخ ابداً محلی در افق برشت جوان نداشتند.

## برشت و انقلاب روسیه

به خاطر داریم برشت در نطق سپاسگزاریش در مسکو در سال 1955 " انعکاس " انقلاب اکتبر را در آلمان ذکر کرد. پرسه این که آیا این روشنایی شرق پرتوی بر دنیای درونی برشت نیز افکند؟ این طبیعتاً ممکن است، اما نه اثبات پذیر. با کاوش آثار برشت و ادبیات شرح حالی موجود در باب او تقریباً هیچ چیز درباره انقلاب فوریه 1917 در روسیه، تصرف قدرت از سوی بلشویک ها در نوامبر همان سال، پیمان صلح " برست - لیتوفسک " (Brest - Litovsk) در مارس 1918، که در پیدایش

موج اعتصابات در آلمان، هم چنین در آئوگسبورگ مؤثر بود، جنگ داخلی در روسیه به چشم نمی خورد. از هیچ نوشته ای آلمانی یا روسی درباره انقلاب روسیه و زمان سپسین آن ذکری به میان نیامده است.

گفتم تقریباً هیچ چیز. این بدان معناست که در آثار و منابع مطالب ناچیز جسته و گریخته موجود مربوط به موضوع بحث ما علاوه بر بی اهمیت بودن، نسبت به انقلاب روسیه و بلشویسم چندان مثبت نمی باشند. در حقیقت برعکس. برشت در نامه ای به کاسپار نهر (Caspar Neher) (1897 - 1962) در پایان نوامبر 1917، یعنی پس از هر دو انقلاب روسیه، می نویسد: " به نظر می رسد روسیه کماکان بیمار و معقول باشد." (یعنی چه؟) واز قلم مونسترر (بهار 1919) می خوانیم: " من به خاطر می آورم برشت چگونه یک بار با دیالکتیک متقاعد کننده منافع سیستم شورایی را شرح می داد، ولی در آخر بلشویسم را یک بیماری نامید، که بر آن باید غلبه کرد." در دفاتر وقایع روزانه برشت ما به این یادداشت، مورخ سپتامبر 1920 برمی خوریم: " من در زیرزمین کیندل (Kindl) [یک آجوفروشی در مونیخ] نشسته ام و به آقای گلدشمیت (Goldschmidt) ظاهراً دکتر آلفونس (Alfons) گلدشمیت (1879 - 1940) باشد، که در تابستان همان سال 1920 دو کتاب کوچک درباره اتحاد شوروی بیرون داده بود] گوش می کنم، که از وضعیت اقتصادی روسیه، خالصاً از چرندیات مجرد درباره تراست ها و سیستم های کنترل حرف می زند. من زود می روم. آن چه مرا به وحشت انداخته بی نظمی واقعاً پدید شده در روسیه نیست، بلکه آن نظم واقعاً مورد نظر است. من اکنون کاملاً مخالف بلشویسم هستم: نظام وظیفه عمومی، جیره بندی امور معیشت، کنترل، لو دادن، خویش پرستی. علاوه بر آن در بهترین حالت: موازنه، برقراری، سازش. من می گویم خیلی متشکر، ولی رغبتی به آن ها ندارم." این گونه مطالب مبین دو موردند: بخشاً - به دلیل ناچیز بودن شان - برشت اصلاً از چنین موضوعات سیاسی آگاهی نداشت، یا به آن ها علاقمند نبود. بخشاً موضوع او - تا جایی که به توان آن را موضع دانست - عمده منفی بود.

علاوه بر چنین مطالبی، یک شعر منازعه انگیز از برشت با عنوان "Gesang des Soldaten roten Ar mee" (شعر سرباز ارتش سرخ) نیز در دست است، که برای نخستین بار در 1927 در مجموعه شعر هائوسپوستیل درج شد. برشت سپس بازانتشار این شعرش را غدغن ساخت، غدغنیتی که تا به تاریخ انتشار *Gedichte und Lieder* (شعار و قصاید) برشت در 1956، یعنی تا زمانی که برشت در قید حیات بود، رعایت گردید. دلیل غدغنیت شعر از طرف برشت به طوری که در یادداشت های مجموعه ذکر شده، " اشتباه شدن مکرر " ارتش سرخ بایرن با ارتش سرخ شوروی بود. در رابطه با این موضوع خاصه انتقاد آبوش از مجموعه شعر هائوسپوستیل در شماره اکتبر *Die Rote Fahne 1927* (پرچم سرخ)، ارگان مرکزی ک.پی.دی، در خور تأمل است، که او در آن از جمله به شعر برشت با این عقیده که آن فقط می توانست بر ضد اتحاد شوروی باشد، حمله کرد. سال بعد آبوش در ضیافتی در تئاتر پیسکاتور (Piscator) برشت را ملاقات نمود، و برشت آن جا در مورد شعرش به او توضیح داد: " آن شعری درباره ارتش منظم شوروی نیست. آن مربوط به ارتش سرخ جمهوری شورایی مونیخ است." این توضیح برشت سپس وفادارانه از سوی دوستانش، ناشران آثارش و هم چنین پژوهشگران تکرار شده است. مونسترر می نویسد: شعر برشت " طبیعاً " مربوط به ارتش منظم شوروی (ارتش سرخ) نمی باشد. توضیح برشت

توسط هائوپتیمان در یادداشت های *اشعار و قصاید* ذکر شده. مورد تأیید شوماکر قرار گرفته. ادگار مارش (Edgar Marsch) (و. 1938) آن را در کتابش *Brecht-Kommentar zum lyrischen Werk* (تفسیر برشت از اثر غزلی) (1974) تکرار کرده است. کلائوس ولکر (Klaus Völker) (و. 1938) در کتاب شرح حالیش بدون تفسیر به آن رجوع داده است.

اما شعر برشت واقعاً درباره چیست؟ آن از سرزمینی از هم پاشیده سخن می گوید، که فرزندان را در ارتش سرخ به "راه های تاریک" پرتاب می کند. آن ها روی اسب های شان بر زمین لخت می خوابند؛ یخ به سرعت آب شونده بهار شستشوی شان می دهد؛ تابستان سرخ آتشین آن ها را می سوزاند؛ برف پائیز شلاق شان می زند؛ سوز زمستان تا مغز استخوان شان رخنه می کند. در این سال ها واژه آزادی در دهان سربازان سرخ بی صدا می شود: "آزادی، بچه ها، هرگز نیامد" (Die Freiheit, Kinder, die kam nie) و صورت هایی با دندان های جانوران وحشی در دسته حامل پرچم سرخ، غیرانسانی ظاهر می شوند. چنین ادامه می یابد، از جهنمی به جهنم دیگر؛ سرانجام با قلوب منجمد و با "دست های خون آلود، خالی" به بهشت شما (Paradeis) وارد می شوند!

آیا چنین توصیفی می توانست مناسب "ارتش سرخ" بایرن، آن گونه که برشت به آبوش توضیح داد، باشد؟ مبارزات در بایرن بین انقلابیون از یک طرف و ارتش و چندین گروه آزاد (Freikorps) از طرف دیگر، که به شکست انقلابیون انجامید، از حیث مکانی به بایرن جنوبی، عمده به حومه و پایتخت آن مونیخ، از حیث زمانی کم و بیش به نیمه دوم آوریل 1919 محدود بود. شرکت کنندگان در این مبارزات در طرف سرخ ها را نمی توان در رابطه معقولانه ای با توصیف برشت در شعرش از یک سرزمین پهناور، که در آن جا سربازان سرخ سال ها طی بهار، تابستان، پائیز و زمستان در حرکت بودند، قرار داد. شعر ابداً مناسبی با "ارتش سرخ" بایرن ندارد، که هستی کوتاهش (منحصر به ماه آوریل 1919) یک واقعیت است، و به همین دلیل نمی توانست شاهد تعویض فصول چهارگانه در گستره سرزمینی پهناور و در حرکت مداوم در آن جا باشد. برعکس، شعر برشت به خوبی مناسب ارتش سرخ شوروی است، البته از دیدگاه نسبتاً غیردوستانه. علاوه بر این که بر اساس محتوای شعر برشت و آگاهی ما از ارتش سرخ بایرن نامحتمل است شعر مربوط به نیروهای سرخ بایرن باشد، حتی بنا بر ملاحظات دیگری می توان نتیجه گرفت که شعر اصلاً ربطی به سربازان سرخ در بایرن ندارد، زیرا می توان پرسید: آیا برشت در چه تاریخی این شعر را سروده است؟

ولکر در کتابش *Brecht-Chronik* (شرح وقایع زندگی برشت) در زیر تاریخ 19 ژانویه 1919 می نویسد: "در جشنی در میخانه گابلر (Gabler) در آئوگسبورگ، پاتوغ برشت و دوستانش [برشت (...)] "افسانه سرباز مُرده" و برای نخستین بار "شعر سرباز ارتش سرخ" را به آواز می خواند." بر اساس این نوشته ولکر که شعر برای نخستین بار در 19 ژانویه 1919 از زبان برشت به آواز خوانده شده، می توان گفت شعر باید در تاریخی زودتر از آن، لاقلاً در زمان کوتاهی قبل از آن سروده شده باشد.



اما در تاریخ 19 ژانویه 1919 در بایرن ارتش سرخ وجود نداشت. این نقطه زمانی هنوز مصادف با دولت ایسنر می باشد، که در 9 نوامبر 1918 تشکیل گردید. ایسنر در 21 فوریه به قتل رسید، و ابتداء پس از آن تاریخ مبارزه سیاسی بین پارلمان بایرن و نخست وزیر سوسیال دموکرات یوهانس هافمان (Johannes Hoffmann) (1867-1930) از یک طرف و از طرف دیگر " شورای مرکزی" (Zentralrat) انقلابی که متکی بر شوراهای کارگران و سربازان بود، آغاز گردیده، به برقراری جمهوری شورایی سرخ، در وهله نخست در 7 آوریل - تحت رهبری اختلاطی از انواع چپی ها - و در وهله دوم در 13 آوریل - تحت رهبری کمونیستی - منتهی شد. دولت سرخ به وسیله نیروهای دولتی و گروه های آزاد به شیوه وحشیانه سرکوب گردید؛ آخرین مبارزات در مونیخ در 1-2 مه 1919 روی دادند. نتیجه این که ابتداء تحت دولت شورایی در آوریل پدیده ای موسوم به ارتش سرخ یافت می شد، اما آن در زمانی که برشت برای نخستین بار در ماه ژانویه سال مزبور شعرش را به آواز می خوانده، وجود نداشته است. به عبارت دیگر برشت چگونه می توانسته شعری درباره چیزی به نویسندگی وجود نداشته است؟!

کل این قضیه به نظر ساختگی می رسد. به احتمال قوی برشت آن را به مقصود کشیدن پرده بر این واقعیت که در جوانیش شعر را درباره ارتش سرخ شوروی نوشته، مطرح ساخته باشد. این قضیه سال ها پس از درگذشت برشت در ادبیات درباره او شبح گونه منزل گزید. به عنوان مثال پژوهشگر کلاوس شوهمان (Klaus Schuhmann) (و. 1935) در کتابش *Der Lyriker Bertolt Brecht 1913 - 1933* (غزل سرا برشت 1913-1933) (1964) در رابطه با شعر برشت علناً می نویسد: " مشکل نیست ملاحظه این که (...) منظور کدام کشور است. جنگ، روی دادهای انقلاب و قربانیان تحت چالش تدافعی جمهوری شوروی را دچار نیازهای اقتصادی ساخته بود. مملکت قحطی زده و در خون غرق بود. سربازان پیشاپیش بی رمق از جنگ، حال به مبارزه علیه مهاجمین خارجی سرگرم بودند. ارتش نمی توانست حتی از یک تن از آن ها صرف نظر کند. نه حتی در مواردی که کسی نمی دانست آنان در خدمت چه چیزی باید باشند. یقیناً بسیاری باید پرچم سرخ را که در رأس این چالش معلول محرومیت ها و نیازها حمل می شد، " پرچم غیرانسانی" تلقی کرده باشند.<sup>[8]</sup> حتی برشت جوان در این نقطه زمانی هنوز معنی این چالش را که احتمالاً باید جریانش را در مطبوعات بورژوایی دنبال کرده باشد، در نیافته بود. یو.اس.پی.دی در بایرن تحت هنایش نظریه پرداز حزب ایسنر از انقلاب سوسیالیستی در روسیه فاصله گرفت."

با توجه به این سخنان واضح محل شگفتی است که همین شوهمان شش سال بعد (در 1970) در گزاره خود در خصوص پیدایش و تاریخ مجموعه شعر هائوسپوستیل این قضیه را به اندازه ای مه آلوده می کند که نمی توان تشخیص داد آیا او به توضیح پیش گفته برشت باور دارد یا نه. ظاهراً شوهمان باید خود را مجبور از ملاحظه برخی چیزها دیده باشد!

سخن کوتاه، بی تفاوت به چگونگی برخوردها به توضیح برشت، مهم است ذکر این که آبوش سال ها بعد در مصاحبه ای در نشریه *Neue deutsche Literatur* (ادبیات نوین آلمان) (شماره 1، 1978) گفت، که در 1928 به برشت پاسخ داده بود، که در هر حال شعر او را از نظر سیاسی نادرست می دانست.

## برشت و انقلاب نوامبر آلمان، جمهوری شورایی مونیخ

شوراهای کارگران و سربازان که در جریان انقلاب آلمان در نوامبر 1918 برقرار گشتند، طبیعتاً تا حدودی از انقلابات روسیه در 1905 و 1917 هنایش پذیرفته بودند، اما اشتباه خواهد بود شوراهای آلمانی و شوراهای روسی (=سویت ها)<sup>9</sup> را یکسان شمرد. مشخصه شوراهای آلمانی هرگز ریشه ای شدن و اراده مبارزه و قدرت نمونه شوراهای روسی نبود، و احزاب آلمانی رهبری کننده در جناح چپ، *اس.پی.دی* و *یو.اس.پی.دی* عمده در مورد گزینش جمهوری دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی و ترجیح آن به جمهوری شورایی توافق نظر داشتند.

از حیث زبانی عدم سوء تفاهم و عدم اختلاط معنی شوراهای آلمانی و روسی تقریباً غیرممکن است. واژه روسی "Sovjet" معادل واژه آلمانی "Rat" به معنای شورا می باشد. بنابراین هنگامی که روس ها خبر یافتند برشت عضو "شوراهای سربازان و کارگران" در آلمان است، این را - از نظر زبانی صحیح - به روسی "Sovjet rabotjikh i soldatskikh deputatov" ترجمه کردند، و مردم روسیه "Rat" های آلمانی را با "Sovjet" های روسی یکسان استنباط نمودند. بر طبق این استنباط برشت بیش از آن که در واقع انقلابی بود، در نظر مردم روسیه انقلابی جلوه کرده است.

اسپارتاکیست ها و دیگران در جناح چپ افراطی مسلماً مایل به گرداندن انقلاب به سمت سوسیالیستی بودند، ولی توان لنین و حزب بلشویک او با سیاست به شدت مرکزگرایانه و برخوردار از انضباط آهنین در آلمان وجود نداشت. بخش اعظم اعضاء شوراهای کارگران و سربازان و توده های پشتیبان آن ها از سوسیال دموکرات ها تشکیل می یافتند. آن ها نمایندگان انقلاب سوسیالیستی - به ماناد کمونیستی - نبودند، اما نمایندگان یک قیام خلقی عریض با اهداف جمهوری خواهانه، ضد نظامی گرانه و صلح طلبانه. کنگره ملی شوراهای کارگران و سربازان، برگزار شده در دسامبر 1918 به عنوان عالی ترین مقام ملی انقلاب، دولت *دائر/اس.پی.دی* - *یو.اس.پی.دی* را به رسمیت شناخت، و به برگزاری انتخابات برای مجمع قانون گذاری پرداخته، هیئت ریاستی مرکب از سوسیال دموکرات ها برگزید.

ضمناً شوراهای در آلمان بسیار متفاوت تر از در روسیه بودند. اکثر شوراهای در آلمان بدون نفوذ سیاسی بوده، جهت دائر نگاه داشتن اداره امور، از جمله امر نامطبوع "نظم و آرامش" مورد استفاده یا سوء استفاده قرار می گرفتند. شوراهای کارگران و سربازان با پلاکاردها و اعلانات دستی از سربازان بازگشته از جنگ و از خدمت رزمی شان قهرمانی می کردند. نوشته های پلاکاردها و اعلانات دستی با حروف درشت سربازان را فرامی خواندند به "نگهدار نظم باشید"، "فقط توسط نظم ما به آزادی، صلح و نان دست می یابیم". مونستر با سطور زیر در خاطراتش بی شک تصویر قابل اعتمادی از اکثر شوراهای انقلاب نوامبر - اما نه از همگی آن ها - ارائه می کند: "پس از انقلاب شوراهای سربازان در میهن چیزی جز معتمدانی نبودند که اغلب بنا بر پیشنهاد خود افسران انتخاب می گردیدند، آن ها قبل از هر امری اختیار بیان شکایات نفرات از تدارکات و مسائل روزانه مشابه را

داشتند، (...). آن‌ها طبیعتاً از اجازه دخالت در سیاست برخوردار نبودند. "مسئله شوراهایی مجری نوعی قدرت سیاسی کنترل کننده و مکمل در کنار ارگان‌های جا افتاده (سنتی) و هم‌چنین شوراهای قلیل دیگری عهده دار کل قدرت سیاسی یا در کوشش برعهده گرفتن آن نیز یافت می‌شدند.

در بایرن شوراهای کارگران و سربازان مونیخ در 7 نوامبر 1918 ایسنر نویسنده و روزنامه‌نگار (از یواس.پی.دی) را به ریاست جمهوری برگزیدند. قدرت قیصر و دولت قیصری از صحنه ناپدید گشتند. قدرت دولت در اختیار این یا آنانی قرار گرفت، که به آن چنگ زدند. بایرن به جمهوری تبدیل گردید. شوراهای کارگران و سربازان مونیخ به گونه‌ی نوعی مرجع کنترل در کنار دولت - ائتلافی از اس.پی.دی، یواس.پی.دی و یک تن بدون حزب - عمل می‌کردند، و ایسنر، از آن‌جا که سیاست و مقاصدش روشن و به آسانی قابل توضیح نبودند، خواستار یک پارلمان منتخب بر پایه قانون اساسی، یک دولت مسئول در برابر پارلمان و شوراهای به منزله مقامات مشاور در کنار پارلمان و دولت بود. در آئوگسبورگ شوراهای کارگران و سربازان در همکاری با تشکیلات اداره شهری بخش مهمی از وظایف آن و قبل از هر امر تضمین ادامه بدون مزاحمت کلیه کارکردهای آن را برعهده گرفتند. در این‌جا کارگردان یک آموزگار سوسیالیست به نام ارنست نیکیش (Ernst Niekisch) بود، که از حیث سازمانی جزو یواس.پی.دی باقی ماند، و بعد به ریاست شورای مرکزی شوراهای مونیخ در زمان جمهوری شورایی رسید.

در انتخابات پارلمان بایرن در ژانویه 1919 یواس.پی.دی کم‌تر از 2٪ آراء را، حزب دهقانان بایرن تقریباً 37٪ آراء را و اس.پی.دی به تقریب 34٪ آراء را کسب نمودند. ایسنر حاضر به کناره‌گیری بود. تحولات ظاهراً در مسیر قانون اساسی - پارلمانتاریستی جریان داشتند. آن‌گاه ایسنر در 21 فوریه به قتل رسید. 19 مارس پارلمان منتخب جدید تشکیل جلسه داده، به تصویب قوانین اختیارات گسترده‌ای برای دولت نوین تحت هافمان (از اس.پی.دی) پرداخت، و سپس منحل گردید. زمان بعد از این قضیه یک چنان ریشه‌ای شدن شدید، بخشاً آشفته در جناح چپ - و نه بدون ارتباط با جمهوری شورایی در مجارستان و امید به تکامل مشابه در اطریش - به عمل آمد، که در آوریل 1919 به جمهوری شورایی و جنگ داخلی پی‌رو آن منتهی گردید.

تا جایی که به برخورد برشت به تحولات مربوط می‌گردد، او در چند مورد توضیح داده است، که پس از انقلاب نوامبر عضو شورای سربازان بود، و این موضوع ضمناً در بخش اعظم ادبیات درباره برشت تکرار گردیده است. اما آیا حقیقت امر کدام است؟ آیا ما واقعاً چه چیزی درباره کارکرد برشت در دوره انقلابی از نوامبر 1918 تا مه 1919 می‌دانیم؟ چنان‌که به خاطر داریم برشت خدمت نظام وظیفه اش را به صورت سرباز بهداشت از 1 اکتبر 1918 تا 9 ژانویه 1919 انجام داد. در 13 نوامبر 1918 دولت ایسنر تصمیم گرفت نمایندگان شوراهای باید تنها در سربازخانه‌ها، هم‌چنین در بیمارستان‌های نظامی انتخاب شوند، و این تصمیم از سوی شوراهای در آئوگسبورگ در 28 نوامبر تأیید گشت. با توجه به این برشت فقط می‌توانست در این نقطه زمانی انتخاب شود، و ظاهراً پس از اتمام خدمت فعال نبود، به عبارت دیگر عضویت او در شورا به مدت کم‌تر از 6 هفته دوام

داشت. اکثر کتب شرح حالی دربارهٔ برشت نیز عضویت او در شورا را " کوتاه مدت " ذکر می کنند. فاما در مورد نفس عضویت، ولکر ظاهراً چندان آن را باور ندارد. می نویسد، برشت احتمالاً برای نمایندگی رفقای خود انتخاب گشته بود، و ضمناً گواهی های قابل اعتمادی در خصوص قضیه وجود ندارد. اما به نظر می رسد ولکر این جا فراموش کرده باشد که در کتاب *Brecht in Augsburg, Erinnerung en, Dokumente, Texte, Fotos* (برشت در آئوگسبورگ، خاطرات، اسناد، نوشته ها، عکس ها) (1975) تألیف ورنر فریش (Werner Frisch) / ک. دابلوی. اوبرمیر (K.W. Obermeier) نامه ای از نیکیش، مورخ 18 ژوئیه 1968 نقل می شود، که در آن نوشته شده، برشت واقعاً عضو شورای کارگران و سربازان در آئوگسبورگ بود، ولی او تا آن جا که نیکیش آگاه است، " هرگز نقش چشم گیری نداشت. " البته نامهٔ نیکیش شامل این ضعف مشابه در کتاب مذکور است، که اشخاص گواهی دهنده به صورت کتبی یا شفاهی از اموری سخن می گویند که مربوط به 50 سال پیش از آن زمان هستند. ولی به قول نیکیش، برشت واقعاً عضو شورا - بی تفاوت به برجستگی یا غیربرجستگی - بود. آیا ولکر دلیل خاصی برای عدم باور به گزارهٔ نیکیش به مؤلفین کتاب بالا داشته است؟ در ضمن عضویت برشت در شورا مورد گواهی یک عضو برجسته در آن زمان، والننتین بائور (Valentin Bauer) نیز قرار گرفته است. اسپارتاکیست پیشین جورج پرم (Georg Perm) روایت می کند، که برشت اغلب به صورت ناظر و شنونده در جلسات شورای کارگران و سربازان در آئوگسبورگ حاضر می گشت، اما نه به صورت شرکت کنندهٔ فعال. و یکی از دوستان برشت، که با رئیس شورای سربازان در آئوگسبورگ ویلهلم اولشووسکی (Wilhelm Olschewski) (1871-1933) و با فرمانده شهر سوسیال دموکرات هینز ادلمان (Heinz Edelmann) (1934-2009) همکاری نزدیک داشت، راجع به بهار 1919 می گوید، که او با برشت برای نخستین بار در جلسه ای ترتیب یافته از سوی یو.اس. پی.دی آشنا گردید، و نه در رابطه با کار شورایی. عضویت برشت در شوراهای سربازان پس از قتل ایسنر نه به اثبات رسیده و نه به هیچ شکلی احتمال داده شده است. برعکس، همه چیز نشانگر عدم عضویت او می باشد.

با نظر به آن چه گفته شد، پاسخ پیشین هشت به دانشجوی فرانسوی که برشت " عضو شورای سربا زان در جمهوری شورایی مونیخ بود " علناً گمراه کننده است. از نکات فوق به علاوه نکات دیگری در زمینهٔ علایق و فعالیت برشت در جریان انقلاب نوامبر آلمان و جمهوری شورایی نتیجهٔ زیر حاصل می گردد: برشت واقعاً عضو شورای سربازان در آئوگسبورگ به صورت نمایندهٔ بیمارستان نظامی بود، نه عضو برجسته و چندان فعال و فقط برای زمان کوتاه؛ هم چنین او در جلسات حاضر می گردید. او بنا بر اظهارات خویش و دیگران (هائوپتمان و بعضی دوستان دورهٔ جوانی) به مدت کوتاهی عضو یو.اس. پی.دی بود، ولی در این خصوص مدارکی در دست نیست. در مونیخ او در ارتباط با انتخابات مجمع ملی در ژانویه 1919 در جلسات مختلفی حاضر بوده، و در یکی از آن ها با منشی ایسنر، روزنامه نگار فلیکس فشنباخ (Felix Fechenbach) (1849-1933) رابطه ای بی دوام برقرار کرده، که در کتاب ولکر شرح وقایع زندگی برشت در زیر تاریخ 16 ژانویه ذکر شده است.

در آغاز فوریه 1919 برشت در جلسه ای در مونیخ، ترتیب یافته به وسیله یواس.پی.دی به مناسبت قتل لیبکنشت و لوکزامبورگ شرکت جست. در اواسط همان ماه نهر در دفتر وقایع روزانه اش یادداشت کرد: " برشت به حرف ها جنبه سیاسی می دهد، درباره سوسیالیسم و اسپارتاکیست ها سخن می گوید."

چند روز بعد برشت به اتفاق رفقاییش در آئوگسبورگ در تظاهراتی به مناسبت قتل ایسنر شرکت نمود، و فردای آن روز با نهر در مراسم تشییع جنازه ایسنر در مونیخ حاضر گردید. در جلسات سیاسی و بحث های زنده در آجوفروشی ها برشت با چندین عضو کم و بیش سرشناس و فعال یواس.پی.دی ملاقات کرد، و با آن ها بحث های سیاسی داغی داشت. در ضمن آن ها او خود را از نظر سیاسی مستقل مشخص می ساخت. از جمله اعضا مذکور بودند: همسر پرم، لیلی (Lilly)، که عضو کمیته انقلابی زنان در آئوگسبورگ بود. پرم، که در آخرین مبارزه علیه گروه های آزاد " اپ" (Epp) در 20 آوریل در آئوگسبورگ شرکت داشت. توسط پرم، برشت با توماس سردبیر نشریه /ارده مردم آشنا گردید، و در اثر آن به همکاری با نشریه در زمینه تئاتر پرداخت. توماس به نظر ولکر " اولین مارکسیستی بود، که تا حدودی نفوذ سیاسی در برشت داشت." امی لائورمان (Emmi Lauermann)، که یک فعال جوان با استعداد آوازخوانی بود، و اغلب در جلسات انقلابی می نواخت و می خواند، نیز به اشکال دیگری در کار انقلابی شرکت داشت.

به نظر می رسد فعالیت انقلابی برشت در این دوره تنها جنبه ای - و به احتمال قوی نه مهم ترین جنبه - از زندگی سیاسی بی قرار او بوده باشد. بر اساس مواد شرح حالی موجود درباره او می توان تأیید کرد، در این زمان انقلابی مهم ترین امر در نظر برشت معاشرت با دوستان، انجمن با دوستان در شهر، رستوران ها، آجوفروشی ها، میخانه ها، رفتن به فاحشه خانه ها و گردش های مستانه در شهر - که اغلب در کتاب ولکر شرح وقایع زندگی برشت ذکر می شود - تئاتر روی و گفت و گوهای تمامی ناپذیر - عمده با نهر - در باب هنر و به ویژه هنر خود او (برشت) و اهمیت نهر برای آن، نوشتن و بازنوشتن و دگرنوشتن کارهایش، خاصه نمایشنامه های *Baal* (آتش) (1918) و *Trommeln in der Nacht* (صدای طبل ها در شب) (1919) بود. در ایام پس از روز عید پاک (ایستر) 1919 که اعضای گروه های آزاد آئوگسبورگ را به اشغال خود درآورده، به سوی مونیخ در پیش روی بودند، برشت مشغول تفریح با تماشای مسخرگی در بازار سنتی آئوگسبورگ بود. در 2 مه سال مزبور، که آخرین مقاومت در مونیخ سرکوب گردید، و پژواک تیرها در آئوگسبورگ می پیچید، برشت سرگرم خواندن از نمایشنامه اش *آتش* برای دوستان خود بود. از قراین پیداست فعالیت مستند برشت در جناح چپ در این دوره به جای آن که نتیجه یک تعهد سیاسی اندیشمندانه باشد، بیش تر جزئی از یک زندگی پرتب و تاب و بی قرارانه بود. این برداشت از آن جا تقویت می گردد، که برخلاف روایت مونسرر در همکلامی با دیگران که " آنان " دارای رویکرد چپ بودند، مولری سرت (Müllereisert) و والتر برشت (Walter Brecht)، از اعضای دائره برشت از " سفیدها " جانب داری می نمودند، بی آن که این امر مزاحمت چندانی در رابطه فی مابین اعضا تولید کند. ولکر در کتابش ذکر می کند: " دائره برشت جوان روی دادهای انقلابی را به صورت یک ماجرا ملاحظه می کردند." و آبوش می

نویسد: " برشت نه شرکت کننده در، اما فقط تماشاگر علاقمند انقلاب نوامبر آلمان در 1918 و جمهوری شورایی مونیخ در 1919 بود." گزاره هر دو اینان مقرون به حقیقت است.

بهترین آئینه رابطه برشت با محیط، تولید هنری اوست. وی موضع خود در قبال انقلاب نوامبر و ریشه ای شدن پی رو آن را در نمایشنامه اش *Spartakus* (اسپارتاکوس) (1919)، بعد تغییر نام داده شده به *صدای طبل ها* در شب اتخاذ نمود. او نگارش اولین نسخه نمایشنامه را در 13 فوریه 1919 به اتمام رساند، و بنابراین الهام بخش او انقلاب نوامبر بود، نه مبارزات آوریل در بایرن، یعنی آن گونه که اغلب ذکر کرده اند. مبارزات ژانویه در برلین (قیام اسپارتاکیست ها) ابتداء جزء نسخه بعدین نمایشنامه برشت گردید. او نظر فوشتوانگر، که به عنوان نویسنده به رسمیت شناخته شده مرتبط با دنیای تئاتر و انتشارات بود، را در مورد نمایشنامه جوپا شد. سپس چند بار نمایشنامه را بازنوشت. آن ابتداء در سپتامبر 1922 در مونیخ و یک ماه بعد در برلین به اجرا گذاشته شد. نمایشنامه سبب ساز آن گشت که جاززه هنر تئاتر کلیست (Kleist) توسط ناقد برلینی هربرت ایهرینگ (Herbert Ihering) (1888 - 1977) در سال 1922 به برشت اعطاء گردد. ایهرینگ ضمن معرفی نمایشنامه نوشت: " برت برشت بیست و چهار ساله سیمای شاعرانه آلمان را از روزی به روز دیگر تغییر داده است. با برت برشت زمان صدایی دیگر، آهنگی دیگر، بصیرتی دیگر یافته است." ایهرینگ هم چنین تأکید کرد، برشت در این نمایشنامه - بر خلاف سائر نویسندگان نسل او - انقلاب را تشکیل دهنده زمینه " یک عمل انسانی" قرار داده است.

نمایشنامه برشت از حیث سیاسی به هیچ وجه مثبت نیست؛ مشخصه آن از یک طرف نفرت از جامعه بورژوایی آلمان و جنگ آن، از طرف دیگر نگرش بی رحمانه و افشاء کننده است.

برشت پس از جنگ جهانی دوم به هنگام بازچاپ شدن نمایشنامه های گذشته اش، در تفسیری بر آن ها با عنوان " Bei Durchsicht meiner ersten Stücke" (ضمن بازخوانی اولین نمایشنامه هایم) (1954) بیان داشت، که بینش پیشین او به وی اجازه توصیف جدید محض قیام پرولتاریایی زمستان 1918-1919 را نداده بود، اما فقط اجازه توصیف شرکت کاملاً غیرجدی " قهرمان" عوام فریب را.

خاتمه می توان خلاصه نمود، به نظر می رسد برخورد برشت به انقلابات روسیه و آلمان عمده یکسان، و او در انقلاب آلمان صرفاً تماشاگر بود، نه شرکت کننده، و توصیفش از مشاهداتش را تحت تأثیر کامل تجربه فرومائیگی و بی کفایتی انسان به عمل آورد.

شوماکر در فصل پسین کتابش تجربه در ماتیک برتولت برشت 1933-1918 در رابطه با نحوه برخورد برشت به انقلاب ناکام آلمان نوشته است: " پرولتاریا در 1918 به استنباط برشت مأموریت تاریخی را به جا نیاورده بود. بنابراین برشت از آن روی برگردانید." در این جا مستقیماً سخنی گفته می شود، که غیرمستقیماً اندیشگی ای نزد برشت در این سال ها فرض می کند، که واقعیت ندارد. در تفسیر مذکور برشت موردی که نشانگر انتظار او در خصوص سمت گیری پرولتاریا باشد، به چشم نمی خورد. او هیچ نظری در مورد " مأموریت تاریخی پرولتاریا"، گفتمانی

فی النفسه به مفهوم تفکر مارکسیستی<sup>10</sup>، نداشت. تا جایی که آگاهیم او در این سال ها هیچ چیز از مارکسیسم نمی دانست. چون او انتظاراتی از پرولتاریا نداشت، و بر طبق گواهی ها به پرولتاریا روی نیآورده بود، پس هم چنین نمی توانست چندان از آن روی برگرداند. پرولتاریا احتمالاً به سختی در دنیای فکری او وجود داشت. همه چیز نشانگر اینست که او در سال های آینده پرولتاریا را به منزله نیروی سیاسی هادی کشف کرد، و به آن امید بست.

شوماکر سطور بالا را در سال 1954 به رشته تحریر درآورده، و این نوشته او بیش تر جوابگوی چشمداشت "دیگران" از یک نویسنده در جناح چپ بوده تا اعتناء به نظر واقعی برشت در 1919. هنگامی که در 1978 کتاب شرح حالی شوماکر درباب برشت انتشار یافت، جو معنوی آلمان شرقی (سابق) از چند جهت ملایم بود، و او می توانست به خود اجازه افشاء این را دهد، که فصلی از چاپ 1954 کتاب در نتیجه ممیزی مقامات وقت حذف شده بود.

اما بی تفاوتی به این مورد، او در هر حال به توصیف برشت در زمان مابعد انقلاب آلمان به صورت شخصی آشفته و پریشان حال که بینشش تاریک تر از گذشته گردیده، و سپس تحت نفوذ مارکسیسم منور شده، پرداخته است. در این رابطه او از جمله می نویسد: "تاریکی افزایش یابنده استنباط برشت از انسان ها و دنیا در پایان دوره جوانی او شگفت آور است."

در این مورد که استنباط برشت از انسان ها و دنیا حقیقه تاریک بود، حق با شوماکر است. ولی تعبیر او از واژه "افزایش یابنده" غلط می باشد، زیرا واژه در این رابطه به مفهوم تحول به بدتر از پیش است (- چون که پرولتاریا برشت را نومید ساخته بود!). ما درباره استنباط برشت از دنیا در بعد به قدر کافی سخن خواهیم گفت. در پایان این مبحث در این رابطه شعری از برشت ذکر می کنیم با عنوان "Die Legende der Dirne Evlyn Roe" (افسانه اولین رو فاحشه)، که آن را در سال 1917 در 19 سالگی سروده، و شعر منعکس کننده استنباط تاریک او از دنیاست، یعنی در زمانی پیش تر از آن که پرولتاریای آلمان با نحوه عمل خود مایه نومیدی برشت شده باشد. حقیقت اینست که بینش تاریک برشت بر انسان ها و سرنوشت شان در این دنیا پدیده ای پیش رس بوده، نه چیزی که تا درجه ویژه یا مهمی زاده انقلاب ناکام آلمان بوده باشد.

روشنگری ها و پانوشت ها

Hans Bunge: *Fragen Sie mehr über Brecht, Hans Eisler im Gespräch*, München, 1970. -1

2- اصرار برشت در مورد ترجمه شدن متن نطق او مشخصاً به وسیله پاسترناک به روسی خود یک نکته قابل تأمل است، زیرا پاسترناک، چنان که می دانیم، دارای موضع انتقادی در قبال انقلاب روسیه بود، و به همین دلیل یک شخصیت فرهنگی منازعه انگیز در اتحاد شوروی به شمار می رفت، و ضمناً اثر ادبی بااهمیتش رمان *بکتر ژیلوگو* (1956) اهمیت مرکزی در دوره مابعد جوزف استالین (Josef Stalin) (1953-1879) کسب کرد. به پاسترناک و رمان *بکتر ژیلوگو* در بخش های نخست و دوم بررسی "دگرگونی فرهنگی در شوروی پیشین" (از 1957 تا 1973) "از توفان آراز در سایت *ایران تر بیون*، بهمن و اسفند 1397 پرداخته شده است.

6- در 18 مارس 1871 کمون پاریس به صورت یک رژیم انقلابی اعلان گردید، و آن کم عمر بود. دولت از کارگران، روشنفکران، مستخدمین ادارات و نمایندگان خُرده بورژوازی ترکیب می یافت. بورژوازی فرانسه با پشتیبانی پروس کمون را سرکوب ساخت. آخرین سنگر آن در 28 مه سال مزبور سقوط کرد، و تخمیناً 30000 کمونارد کشتار شدند. کمون پاریس، به طوری که هنری لفسبور (Henri Lefebvre) (91-1901) تأیید می کند، میوه "سازش" یک نوع "جبهه مشترک" پی روان پیر ژوزف پرودون (Pierre - Joseph Proudhon) (1809-65) و میخائیل باکونین (Mikhail Bakunin) (76-1814) از یک سو و ژاکوبینیست ها و بلانکیست ها از سوی دیگر بود. هم مارکسیست ها و هم آنارشیسست ها رویداد کمون پاریس را مؤید صحت نقطه نظرات شان می دانستند. اما شکی نیست که ایدئولوژی کموناردها بسیار بیش تر هنجاریه از اندیشه های فدرالیستی و ضدولت آنارشیسست ها بود تا از اندیشه های مرکزگرایانه مارکسیست ها؛ البته این بدان معنا نیست که کمون پاریس آنارشیسستی بوده باشد، که مسلماً نبود. قیام کموناردها به شیوه مرکزگرایانه و به وسیله یک حزب سیاسی هدایت نگردید. آن دارای ماهیت خودرو و مردمی بود. پس از برچیده شدن دستگاه دولت بورژوایی، یک شورای کمونال انقلابی، که همزمان کارکردهای قوای مقننه و مجریه را برعهده گرفت، جانشین آن گردید. اعضاء شورا مرکب از نمایندگان مستقیماً برگزیده با اختیارات مقید بودند.

8- گزاره لوئیس فیشر (Louis Fischer) (1896-1970) نیز درباره جنگ داخلی و آثار آن در روسیه در اثر شرح حالیش درباره لنین تحت عنوان *The Life of Lenin* (زندگانی لنین) (1964) جالب است: " جنگ داخلی روسیه از 1917 [1918] تا 1921 یک اقدام طولانی، پرهزینه، فاجعه آمیز بود. آن اقتصاد کشور را به ویرانی کشید و مردمی را که پیشاپیش طی سه سال و نیم جنگ جهانی که به بدی تدارک دیده شده، و به بدی به وسیله یک سلطنت و دیوان سالاری فاسد هدایت گشته بود، به آلام بی نهایت دچار ساخت. جنگ سفیدها علیه سرخ ها چند میلیون نفر را در معرض بیماری های مُسری قرار داد: این به معنای تضعیف شدید خون، مغز و دارایی روسیه بود. دستجات کودکان بی سرپرست و بزرگ سالان بی خانه و کاشانه در شهر و ده ویلان و سر گردان بودند و برای بقا با صرفاً میل به تخریب دست به قتل و غارت می زدند. کشور زمانی آن قدر طولانی در آغوش مرگ به سر برده بود، که خشونت عادی تر از روابط آرام گردید: زندگی یک انسان بیش تر یا کم تر فرق نازلی داشت. این مشی و روش به بهای هستی ده هاهزار انسان تمام شد.

جنگ داخلی میراثی از بی قانونی و نابودی جسمی بر جای گذارد. آن دو ویژگی را در روان روس برجسته ساخت، ویژگیهایی که در تناقض با یکدیگر و در عین حال مکمل یکدیگرند: گرایش به آنارشی و اطاعت جویی محض. بلشویسم می با ید اولی را متوقف و دومی را تقویت کند."

9- شوراهای روسی در انقلاب 1905 به صورت ارگان های انقلابی خودرو و از نوع نوین پدیدار گشتند. در کشوری که جنبش صنفی یا سنت اتحادیه صنفی سازمان یافته پدیده ای دیرزاد بود، شوراهای با هماهنگ سازی مبارزات کارخانه های اعتصابی یک خلاء را پُر کردند. آزمون شوراهای برای همیشه در آگاهی کارگران حک شد، و هنگامی که انقلاب فوریه 1917 روی داد، انقلابیون رهبری کننده نیاز به ابتکار عملی تازه ای نداشتند. کارگران به صورت خود به خودی کارخانه ها را در اختیار گرفتند. برای بار دوم شوراهای به خودی خود ظاهر گشتند، و انقلابیون حرفه ای را غافلگیر ساختند! لنین اذعان داشت، که توده های کارگر و دهقان "صدها برابر از بلشویک ها چپی تر" بودند. اعتبار و شهرت شوراهای به اندازه ای بود، که انقلاب اکتبر تنها به نام آن ها می توانست عملی گردانده شود. ولیکن شوراهای با وجود نیرو و زنده بودن عاری از یکپارچگی، آزمون انقلابی و تدارک یافتگی ایدئولوژیک بودند. این نقصان ها آن ها را به قربانیان سهل و ساده احزاب سیاسی با نظریات انقلابی نامشخصی تبدیل ساخت. حزب بلشویک به شوراهای به دیده بدگمانی می نگریست. بلافاصله پس از تصرف قدرت اراده خود به خودی و شکست ناپذیر سوسیالیزه کردن تولید اولین بیانش را در کنترل کارگری یافت. بر طبق دستورنامه 14 نوامبر 1917 شرکت کارگران در مدیریت کارخانه ها و تعیین بهای تولیدات کارخانه قانونی گردید.

پس از انقلاب اکتبر کارکرد شوراهای خالصاً اسمی بود. آن ها به ابزاری برای قدرت دولت تبدیل داده شدند. لنین در 27 ژوئن 1918 در کنگره شوراهای کارخانه اعلام کرد: " شما باید سلول های اساسی دولت شوید." از قول ولین (volin) (1882-1945) نقل شود، موقعیت آن ها تا حد " ارگان های خالصاً اداری و مجری با وظائف محلی خُرد و بی اهمیت" کاهش داده شد، و به طور کامل به پی روان " دستورات" مراجع مرکزی: دولت و ارگان های رهبری کننده حزب تبدیل داده شدند. سیاست حزب بلشویک در قبال شوراهای در مورد اتحادیه های صنفی با سلب هر نوع استقلال آن ها و هم چنین اتحادیه های مصرفی و تعاونی خودروی مردم نیز به کار گرفته شد، و آن ها نهایتاً در ساختار اِلیتی حزب



بلشویک مستحیل گردیدند. حتی آپوزیسیون درون حزبی، *آپوزیسیون کارگری* (Rabotjaja Oppozitsija)، خواستار بازگشت به دموکراسی شورایی و خوداداری غدغن گردید، و تزه‌های آن، تهیه شده به وسیله یکی از شخصیت‌های رهبری کننده آپوزیسیون الکساندرا کولونتای (Aleksandra Kollontaj) (1872-1952)، در دهمین کنگره حزب (مارس 1921) *مهر* " انحرافات خُرده بورژوایی و آنارشستی" خورد. برای *آپوزیسیون کارگری* می‌توانید رجوع کنید به بررسی " بحث اتحادیه‌های صنفی در حزب بلشویک (1921-1920) - آپوزیسیون کارگری" از توفان آراز در سایت سیاسی - فرهنگی *هفته*، سال یازدهم، ژوئن 2017.

10- مأموریت تاریخی پرولتاریا را انگلس در اثرش *تکامل سوسیالیسم از واهی به علم* چنین تعریف کرده است: "3. *انقلاب پرولتاریایی*: تحلیل تضادها. پرولتاریا قدرت دولتی را تصاحب می‌کند، و در پرتو این قدرت وسائل تولید را از ماهیت سرمایه‌داری گذشته آن آزاد می‌سازد و به ماهیت اجتماعی شان آزادی کامل برای اعتبار یافتن می‌دهد. اکنون تولید اجتماعی طبق برنامه‌ای از پیش طرح ریزی شده ممکن می‌گردد. تکامل تولید موجودیت پیوسته طبقات اجتماعی مختلف را بیهوده می‌سازد. همان گونه که آنارشی در تولید اجتماعی ناپدید می‌شود، مقام سیاسی حکومت نیز از کار می‌افتد. انسان‌ها که سرانجام اربابان جامعه خود گردیده اند، همزمان اربابان طبیعت، اربابان خویش - آزاد می‌شوند. اجرای این عمل جهانی آزادی بخش مأموریت تاریخی پرولتاریای مدرن است. تحقیق مبادی تاریخی این عمل و لذا طبیعت خود آن و توأم برانگیختن طبقه‌ای که برای اجرای این عمل فراخوانده شده، اما فعلاً تحت سرکوب به سر می‌برد، شناخت شرائط و طبیعت عمل او، تئوری جنبش پرولتاریایی، سوسیالیسم علمی نامیده می‌شود."